

بسم الله الرحمن الرحيم

تمدن اسلامی و سازمان قضائی آن *

سید مصطفی محقق داماد



فرهنگ و تمدن اصیل اسلامی

تأثیر شگرف فرهنگ و تمدن اسلامی و نفوذ عمیق آن در تمدن بشری و سهم عمده‌ای که در پربار کردن گنجینه معارف انسانی داشته است

* مقاله حاضر ترجمه بخش اول سخنرانی ریاست هیأت اعزاسی ایران به کنفرانس کوالالامپور (مالزی : ۳۱ فروردین - ۴ اردیبهشت ۱۳۶۶) متشکل از رؤسای دیوانعالی کشور وقضات دادگاههای استیناف کشورها است . این سخنرانی شامل یک مقدمه و دو بخش بوده است .

در مقدمه این سخنرانی ، نویسنده محترم با اشاره به جنگ تحمیلی عراق علیه ایران یادآور شده‌اند که « رژیم عراق نه تنها حقوق و قواعد بین‌المللی بلکه ابتدائی‌ترین اصول وقوانین حاکم بر جنگ را نیز با بمباران شهرها ومناطق مسکونی و به کاربردن سلاحهای شیمیائی واعمال دیگر غیر انسانی به نحو فاحش نقض می‌کنند. » در بخش دوم سخنرانی وظائف قوه قضائیه در جمهوری اسلامی ایران و تجدید نظر در احکام دادگاهها ، مورد بحث وبررسی قرار گرفته است .

بر اهل تحقیق پوشیده نیست. زمانی که غرب در تاریکی جهل و بربریت زندگی میکرد چراغ فروزان تمدن اسلامی دل تیره اروپا را روشنی بخشید و نه تنها دانش خود را بیدریغ در اختیار غریبان ظلمت زده قرارداد بلکه با ترجمه کتب دانشمندان یونانی به عربی معارف یونانیان را به غرب، که از یونان و دانش و فرهنگ یونانی بیخبر بود و آشنائی به زبان یونانی نیز نداشت، انتقال داد و به این ترتیب علاوه بر آنکه کتب رازیها و ابن سیناها و ابن میثمها و جابرها و ابن رشدها و امثال آن را در دیدگاه جهان آنروز جلوه گر ساخت آنها را آشنا با تصنیفات جالینوس و افلاطون و ارسطو و اقلیدس و ارشمیدس نمود. دکتر لکلرک (Leclerc) در کتاب تاریخ پزشکی خود بیش از سیصد کتاب مشهور عربی اسم میبرد که تمام آنها از عربی به لاتین ترجمه شده بود و تا قرن پانزدهم تنها اقوالی در نزد اروپائیان مستند بود که ماخوذ از مصنفین اسلامی باشد.

راجریکن ، لئونارد دو پیز ، آرنود دو ویلانو ، رایمون لولی ، سن توماس ، آلبرت کبیر و آلفونس دهم که همه از دانشمندان نامدار هستند یا شاگرد دانشمندان مسلمان بودند و یا راوی نظرات و اقوال آنها و بگفته رنان نویسنده و مورخ فرانسوی آلبرت کبیر دانش خود را از ابوعلی سینا فرا گرفته بود و فلسفه سن توماس از فلسفه ابن رشد ماخوذ بوده است. دانشگاههای اروپا تا پانصدالی . . ۶۰۰ سال زیر نفوذ علمی مسلمانان بود و حتی در رشته‌هایی هم که مسلمانان تبحر زیادی نداشتند باز به نوشته‌های آنها رجوع میشد و این نفوذ علمی در بعضی از رشته‌ها مثل طب تا قرن گذشته در فرانسه باقی بود. لوئی یازدهم در سال ۱۴۷۳ دستور داد که در فلسفه همان تصنیفات ابن رشد و ارسطو در دانشگاهها تدریس شود. در دانشگاههای ایتالیا مخصوصاً دانشگاه «پادو» مسلمین نفوذ بسیاری داشتند و کتب آنها از

اعتبار و اهمیت مخصوص برخوردار بود. بگفته لیبری^۱ اگر اثر تمدن اسلامی نبود تجدید حیات علمی اروپا چندین قرن عقب میافتاد.

آنچه گفته شد نشانگر اینست که معارف بشری و تمدن امروزی تا چه پایه مرهون اسلام و مدیون تلاش و نبوغ دانشمندان اسلامی است. ولی اعتبار و علوقدر و ارزش اسلام نه بدین سبب است که دانشمندان اسلامی سرمایه‌گذار عمده معارف امروز انسانی و پایه گذار پیشرفت دانش و فرهنگ جهانی هستند، بلکه اهمیت و فضیلت اسلام در این است که تمدنی مستقل و نظام قائم بخود و فرهنگی بالنده را پی‌ریزی نموده که در هیچ مکتبی نمیتوان نظیر آن را پیدا کرد. قانونگذار این شریعت که محیط به عواطف و تمایلات بشری و دانای راز و رمزهای درون ناشناخته انسانی است این آئین را برای تزکیه نفوس و پرورش انسانهای والا از طریق وحی بر پیامبر خود نازل کرده است تا آدمی به دور از شهوات و آلودگیها بسوی کمال مطلق حرکت کند و با ایجاد عدالت اجتماعی موانعی را که بر سر راه بشر برای طی مدارج معنوی تکامل وجود دارد از پیش پا بردارد. الهی بودن احکام اسلامی آنرا با اخلاق و وجدان آمیخته و موافق حقوق فطری و طبیعی انسان گردانیده است به همین سبب در همه زمانها و مکانها قابل اجراء است.

پس اعتبار اسلام و جامعیت آن و نیز قابلیت آن برای اجرا در همه جا و همه وقت و در هر زمان و مکان به لحاظ الهی بودن احکام آنست. تا زمانی که پیغمبر گراسی اسلام حیات داشت و یا اهل بیت آن حضرت و یاران او زنده بودند دریافت و شناخت حکم الهی با مراجعه مستقیم به پیغمبر و اهل بیت او امکان پذیر بود ولی پس از رحلت پیغمبر و یاران او این امر

چندان آسان نبود چون از یکطرف با توسعه جامعه اسلامی و دگرگونیهای اجتماعی و اقتصادی روابط بین افراد دچار پیچیدگیهای نوظهوری میشد و از طرفی امکان پذیر نبود که در هر مورد نص خاص وجود داشته باشد و آیات قرآنی یا سنت نبوی ناظر به همه جزئیاتی باشد که بعداً در عالم بوجود خواهد آمد. لذا نیاز بوجود اندیشمندانی پیدا شد که بتوانند با دانش و فراست خود احکام کلی را بر مصادیق و موضوعات تازه انطباق دهند و از این طریق حکم هر قضیه‌ای را بیابند و بدیهی است برای دریافت و شناخت حکم الهی در هر مورد علاوه بر دانش و آگاهی باید استیازات دیگری باشد تا موجب قبول عامه مردم گردد لذا این دانشمندان و آگاهان میبایست از صداقت و تقوی و بینش صحیح و ملکه استنباط بعد کمال برخوردار باشند تا براساس قرآن و سنت نبوی و قدرت اجتهاد حکم هر موضوع تازه را دریابند و تکلیف موارد پیچیده‌ای را که مولود تغییر و توسعه اجتماعی و اقتصادی بوده است روشن نمایند، لذا از همان قرن اول هجری دانشمندان برجسته‌ای تصدی این مهم را بر عهده گرفتند و در نتیجه تلاش و دقت نظر و کوشش مستمر آنها فقه مترقی و پویای اسلامی بوجود آمد که جوابگوی نیازهای درونی بشر و هماهنگ حقوق فطری او است.

چون تحولات اجتماعی و اقتصادی استمرار دارد و روابط مردم که تابعی از این تحولات است به تبع آن دچار دگرگونیهای نوبه نو خواهد شد، لذا تلاش دانشمندان مزبور برای تطبیق مسائل و قضایای تازه با احکام و دستورات الهی مستمر بوده و ادامه خواهد داشت و از اینجا میتوان به اعتبار و ارزش این دسته از دانشمندان که بنام فقهاء نامیده میشوند در آئین اسلام پی برد زیرا آنها پس از پیامبر و یاران او پاسداران احکام الهی و نگهبانان موازین اسلامی هستند.

اینکه گفته‌اند علماء ورثه انبیائند مراد همین فقهایند و با لحاظ اعتبار

و ارزش فقهاء است که قضاوت پس از پیامبر و جانشینانش حق آنها شناخته شده است و اگر توجه شود که در اسلام قضاوت از چه اهمیتی برخوردار است روشن خواهد شد که چرا تصدی قضا به فقهاء آنهم به عادلترین و پرهیزکارترین آنها اختصاص داده شده است .

سابقه تمدن دیرین قضائی در اسلام

قرآن مراجعه به دستگاه قضاء اسلامی و اجتناب از رجوع به دستگاه قضائی غیر اسلامی را از شرایط مسلمانی میداند و در سوره نساء آیه ۶۴ میگوید « الم ترالی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحا کما والی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به یرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیداً » (آیا ندیدی آنها را که گمان میکردند ایمان آورده‌اند به آنچه بتو نازل شده و آنچه که به قبل از تو نازل گردیده ولی میخواهند قضاوت سوی طاغوت ببرند و به تحقیق که امر شده‌اند که کافر شود به آن و شیطان میخواهد گمراه کند ایشان را گمراهی دوری) و از اینجا اهمیت و نقش قاضی و دستگاه قضاء در شریعت اسلام روشن میشود و بازقرآن قضائی را که بر مبنای احکام و دستورات الهی حکم صادر نمیکند گاه فاسق و گاه ظالم و گاه کافر میشناسد و قضاوت را کار پیامبران میداند چنانکه خطاب به داود میگوید :

« یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ^۲ »

و قضاوت بین خلق را به این اعتبار در شان داود میشناسد که او خلیفه خدا در زمین است و نیز خداوند به همه کسانی که متصدی امر قضاء

میشوند دستور میدهد . . . و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً»^۳ .
 (و تئیکه در میان مردم قضاوت میکنید باید بعدالت حکم کنید خدا به شما توصیه نیکو میکند و خدا شنوای بینا است) .

آیات فراوان و احادیث زیاد در مورد قضاوت و تصدی امر قضا وجود دارد که ذکر همه آنها موجب طولانی شدن کلام خواهد بود ولی همه این آیات و اخبار نشانه عظمت قضاء و اعتبار و شان قضاوت در اسلام است . به لحاظ حساس بودن کار قضاوت حضرت امام جعفر صادق میفرماید :

« اتقوا الحکومة فان الحکومة انما هی لامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین کنبی او وصی نبی » از قضاوت پرهیزید زیرا قضاوت حق امامی در ردیف نبی یا وصی است که عالم به اسرار قضاء و عادل در صدور حکم باشد . به همین جهت است با آنکه قضاوت در اسلام از واجبات کفائی است فقهای عالیقدر اسلامی تا میتوانستند از قبول آن امتناع میکردند چنانچه ابوحنیفه از دستور منصور خلیفه عباسی که به او پیشنهاد تصدی قضاء را در بغداد کرد سرباز زد و زندان را بر این کار ترجیح داد و بقولی آنقدر در زندان بماند تا بمرد .^۴

سفیان سوری برای فرار از قبول مسئولیت قضاء ازدیاری خود متواری شد و چندان متواری بود تا اجلس فرار رسید . وقتی خلیفه دوم به عمرو بن عاص که از طرف او والی مصر بود نوشت که کعب بن ضنه را به قضاوت آن ناحیه منصوب کند عمرو عاص نامه خلیفه را برای کعب فرستاد و کعب پاسخ داد : بخدا سوگند کسی که خداوند او را از گمراهی و هلاکت

۳ . سوره ۴ / آیه ۶۲

۴ . بستان العارفین ، سمرقندی ، ص ۳۹

و جاهلیت نجات داد خود را دوباره گرفتار هلاکت نمیکند و شغل قضاء را نپذیرفت .^۵

بدیهی است وقتی قضاوت به مفهوم اجرای حکم و عدالت الهی باشد ، چنانکه در اسلام به همین مفهوم است، یعنی حکم خدا را در فصل مخاصات بکار بردن که لازمه آن شناختن حکم خدا در مواردی است که نصی بوجود نباشد، مسلم است مردان با تقوی و پرهیزکار را مشکل میتوان وادار به این کار کرد و به همین جهت است که فقیه مخلص خود را به دیوانگی میزند یا حبس و زجر را بر قضاوت ترجیح میدهد یا از شهر و دیار آواره و متواری میشود تا ناچار به قضاوت نگردد زیرا قضاوت کار پیامبران و خلفای خداوند بر روی زمین است و اگر از آن به امانت الهی تعبیر شود نابجا نیست و اگر خدای نکرده کسی اشتبهاً رأی به ابطال حق یا احقاق باطل دهد به امانت الهی خیانت کرده است و شاید توجه به فرمایش امام صادق (ع) موضوع را بیشتر روشن کند آن حضرت قضات را به چهار گروه تقسیم نموده که سه گروه به تحقیق دچار عذاب الهی و گرفتار آتش دوزخند و یک گروه فقط رستگارند . اما سه گروه خسران دیده عبارتند از:

۱- کسانی که عالماً قضاوت به باطل کنند .

۲- کسانی که نادانسته قضاوت به باطل کنند .

۳- کسانی که نادانسته قضاوت بحق کنند .

۴- کسانی که دانسته قضاوت به حق می کنند .^۶

حضرت دسته سوم را نیز در ردیف دودسته قبلی قرار داده اند چون هیچ

کس حق ندارد بدون کشف حقیقت یا بدون اطلاع و علم در موضوع دعوی

۵ . اخبارالقضاة ، ابن وکیع - تاریخ القضاء کندی

۶ . الوسائل ، حرعالمی

حکم صادر کند قاضی که حقیقت را نشناخته است اگر به حق هم حکم دهد بمنزله کسی است که عامداً یا جاهلانه به ناحق حکم داده است، چون او حکم صادر نکرده بلکه دست به قمارزده است تا در این قمارشانس با که باشد. و تنها گروهی اهل نجاتند که در دعاوی حق را تشخیص میدهند و براساس آن حکم صادر میکنند. البته بیان این مسئله که فقهای بزرگ و پرهیزکار از تصدی منصب قضاء به قیمت زجر و حبس و در بدری امتناع میکردند بدین معنی نیست که هر کس منصب قضاء را می پذیرفت تقوای کمتری داشت چون میدانیم که قبول منصب قضاء واجب کفائی است و اجرای وظائف قضائی انجام یک تعهد مذهبی و عبادت است. محقق حلی همانند سایر فقهای امامیه قضاوت را برای کسانی که به خویشتن اطمینان دارند امری راجح و شایسته دانسته و معتقد است که بطور کلی قضاوت از مصادیق واجب کفائی است.^۷

سرخسی میگوید اجرای عدالت یکی از عالیترین و شریفترین اعمال و ایسته به پرستش است و کاشانی آنرا یکی از مهمترین وظایف پس از ایمان به خداوند میداند.^۸

بنابراین عده‌ای از فقهای باتقوی قبول قضاوت و حل و فصل دعاوی مسلمین را عبادت میدانستند و به همین جهت آنرا قبول میکردند ولی چنانکه گفتیم بعضی که کار را بسیار دشوار میدیدند و این مقام را واجد آن چنان اهمیتی میدانستند که باید عادلتر و داناتر از آنها آنرا تصدی کنند و ترس از این داشتند که در تشخیص حقیقت دعاوی و اجرای حکم الهی دچار اشتباه شوند از قبول آن بهر کیفیت امتناع میکردند. صفاتی که امام علی

۷. شرایع

۸. المبسوط

ابن ایطالب (ع) در منشور حکومت - که برای مالک اشتر صادر کرده - برای قاضی قائل شده است، بیانگر حساسیت موضوع است. امام میفرماید: « برای قضاوت بین مردم بهترین شخص را انتخاب کن، کسی که از عهده قضاوت برآید و اصحاب دعوی نتوانند نظر خود را بر او تحمیل کنند و چون به خطای خود آگاه شود از آن بازگردد نه آنکه بر اشتباه خود پافشاری نماید، طمع کار نباشد و در مواضع شک درنگ نماید تا حقیقت بر او کشف شود، حجت و دلیل را بیش از همه فرا گیرد و در کشف حقیقت از همه بردبارتر باشد و وقتی که حقیقت روشن شد از همه قاطع تر باشد، همینکه موضوع را تشخیص داد در صدور حکم تأخیر نرزد و از ستایش دیگران گمراه نگردد. عده کسانی که واجد این صفاتند کمند... »^۹

شرائطی که امام علی (ع) برای قضاوت بیان فرمودند جامع و مانع است و حق اینست که تنها کسانی برای قضاوت صلاحیت دارند که صفات مورد نظر آن حضرت را دارا باشند و همانطور که حضرت اشاره فرموده اند عده ای که واجد این صفات باشند هم در آن زمان قلیل بودند و هم امروز کم یافت میشوند. در کتب فقهی تمام مکاتب اسلامی شرایطی برای تصدی قضاء بر شمرده شده که از جمله آنها کمال عقل، اجتهاد، ایمان و عدالت است. سخت گیری در انتخاب قاضی در اسلام حاکی از اهمیتی که اسلام برای حقوق فردی و عدالت اجتماعی قائل است.

استقلال قضائی

در اسلام تقنین الهی است و قوانین اسلامی از طرف ذات باری به پیامبر وحی میشود و پیامبر حامل وحی و ابلاغ کننده احکام خداوندی است که:

۹. نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر

«باینطق عن الهوی، ان هو الاوحی یوحی». دوقوه دیگر یعنی قوه قضائیه و اجرائیه در پیغمبر متمرکز است و قضات به نمایندگی پیغمبر تعیین میشوند. پس از رحلت پیامبر و در زمان خلفا نیز وضع چنین بود ولی تعیین قاضی از طرف خلیفه به مفهوم اطاعت او از دستورات خلفاء نبود چون قاضی برای قضاوت ملاکهای شخصی داشت و هیچکس حق نداشت که در حکم قاضی دخالت کند یا از او بخواهد که چگونه حکم صادر کند، حتی خلیفه نیز این حق را به خود نمیداد که از قاضی بخواهد چه حکمی صادر کند یا در حکم او تصرف نماید. بسیار اتفاق می افتاد که قاضی علیرغم تمایلات خلیفه حکم صادر میکرد، یا خلیفه را در دعاوی شخصی محکوم مینمود. چنانکه روایت کرده اند علی (ع) در ایام حکومت زره خویش را نزد عربی مسیحی از مردم عادی دیده و او را نزد قاضی شریح هدایت کرد تا در مورد دعوایش قضاوت کند و به قاضی گفت این زره من است که نه آنرا فروخته و نه بخشیده ام، قاضی از مسیحی توضیح خواست که در مورد ادعای امیرالمومنین چه می گویی؟ مسیحی گفت زره مال من است ولی امیرالمومنین را نیز دروغگو نمی شناسم، شریح از علی (ع) سؤال کرد آیا بر ادعای خود شاهی داری؟ علی (ع) پاسخ داد حق با شریح است من شاهی ندارم و شریح ادعای علی (ع) را به نفع مسیحی رد کرد. مسیحی زره را برداشت و رفت. هنوز چند قدم نپیموده بازگشت و گفت شهادت میدهم که این حکم، حکم انبیاء است. امیرالمومنین در مورد دعوی خود مرا نزد قاضی میخواند و قاضی با آنکه منصوب اوست او را محکوم می کند، آنگاه اعتراف کرد که زره از آن علی است و به مذهب اسلام گروید.

نیز هادی خلیفه عباسی که با یکی از افراد عادی در مورد بستانی اختلاف داشت توسط قاضی ابویوسف محکوم به بیحقی شد^{۱۱} و همچنین همین قاضی شهادت فضل بن ربیع وزیر خلیفه را نپذیرفت. فضل به خلیفه شکایت برد و خلیفه علت را از ابویوسف جویا شد قاضی گفت « از فضل شنیده‌ام که او خود را بنده خلیفه میخواند، اگر فضل در این اظهار کاذب باشد فاسق است و شهادت فاسق مسموع نیست و اگر در اظهار خود صادق باشد در مذهب من گواهی بردگان شنیده نمیشود.»^{۱۲}

و نیز میگویند در زمان خلیفه المعتضد بالله عباسی شخصی از طرف خلیفه برای قاضی الوحازم پیغام آورد که خلیفه از فلان شخص مبالغی طلب دارد قاضی قبول ادعا را منوط به اقامهٔ بینه نمود خلیفه برای اثبات ادعای خود دو شاهد از اعیان و بزرگان دولت معرفی کرد قاضی پیام داد که دو گواه در دادگاه حاضر شوند تا بدو عدالت آنها بررسی گردد و در صورت احراز عدالت به استماع گواهی مبادرت شود، دو گواه از بیم آنکه عدالت آنها مورد قبول قاضی قرار نگیرد از حضور در دادگاه خودداری کردند و در نتیجه ادعای خلیفه رد شد.^{۱۳}

همچنین محمد بن حسن شیبانی قاضی القضاة بغداد که از طرف هارون الرشید خلیفه عباسی به این سمت گمارده شده بود علیرغم درخواست هارون که میخواست امان نامهٔ یحیی علوی را باطل کند و او را به قتل برساند با تقاضای خلیفه مخالفت کرد و امان نامه را معتبر شناخت و در مسئلهٔ سسیحیان ثغلب، که با خلیفهٔ دوم پیمان بسته بودند، برخلاف نظر هارون

۱۱. دولة القرآن، تألیف طه عبدالباقی سرور

۱۲. مثل علیا من قضاء الاسلامی

۱۳. تاریخ الخلفاء، سیوطی

که سیخواست پیمان را فسخ و به بهانه احتمال بروز خیانت از طرف آنان، درجنگ با روم به کشتار آنها پردازد رأی به اعتبار پیمان داد و بدینوسیله مسیحیان را از مرگ رهایی بخشید.^{۱۴}

از این نمونه‌ها در تاریخ قضاء اسلامی فراوان است و کلا حکایت از استقلال قضات در برابر زورمندان حتی خلفاء دارد و از اینجا روشن میشود که چرا اسلام به دانش و تقوی و عدالت قضات اینهمه تأکید مینماید چون تنها فقاهت و ایمان و عدالت میتواند قضاتی پروراند که نه تنها در اجرای عدل و احقاق حق درقبال زورمندان پایداری کنند، بلکه چنان چهره تابناکی از عدالت اسلامی ارائه دهند که پس از گذشت قرن‌ها هنوز بر تارک تاریخ تمدن بشر بدرخشد: نمونه آن قضاوت ابن حاضر بلخی در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز است. به گفته ابن اثیر در الکامل وقتی شهر سمرقند توسط فرمانده قوای اسلام با حيله و خلاف مقررات جنگ تسخیر شد و مردم از این جهت به خلیفه شکایت بردند او آنان را به قاضی ارجاع نمود و قاضی مذکور با احراز حقانیت مردم شهر حکم علیه اقدامات جنگی مذکور و لزوم تخلیه شهرداد و خلیفه آن حکم را پذیرفته و به‌مورد اجرا گذاشت و مردم که این گونه عدالت و دادگستری را در اسلام دیدند از مسیحیت بازگشته و اسلام آوردند.

تشکیلات

توجه به قضاوت و استقلال قضات موجب گردید که در دورانی که غرب گرفتار چنگال تفتیش عقاید و دنیای غیر مسلمان اسپرزورگوئی حکام

۱۴. دادگستری در ایران، طباطبائی

و فرمانداران خود کامه بود و تشکیلات مستقل قضائی در دنیای آنروز مفهومی نداشت در کشورهای اسلامی سازمان قضائی شکل بگیرد بنحوی که نیاز قضائی جامعه اسلامی را پاسخ گو باشد، این سازمان تحت نظر قضات اداره میشد. بحث تفصیلی از آن در اینجا ممکن است موجب ملال خاطر و اطاله کلام گردد ولی اجمالا سازمان متشکل بود از:

الف - قاضی القضاة. که از طرف خلیفه منصوب میگشت و نماینده خلیفه در

ریاست بر قوه قضائیه بود. البته پیش از خلافت عباسیان قاضی القضاة مسلمانان شخص خلیفه بود که اختیار عزل و نصب قضات با او بود. ولی از زمان موسی الهادی خلیفه چهارم عباسی، ابویوسف از فقهای بزرگ حنفی به این سمت منصوب شد و از این تاریخ امر قضاء متمرکز گردید. قاضی القضاة بعنوان رئیس قوه قضائیه حق عزل و نصب قضات را داشت.

ب - قضات ولایات و شهرها. این قضات از طرف خلیفه یا قاضی القضاة از

بین فقهای واجد شرایط انتخاب میشدند و در حوزه قضائی خود دارای استقلال کامل بودند. قضاوت و محاکمه با قاضی واحد صورت میگرفت و چون عنوان حقوقی قاضی، نمایندگی از خلیفه یا قاضی القضاة بود در حدود اذن و محدوده قضائی خود حق قضاوت داشتند. خلیفه یا قاضی القضاة اگر برای یک شهر دو قاضی هم منصوب میکرد بیبایست برای آنها یا از نظر نوع دعاوی یا نصاب آن یا اختصاص قسمتی از محل برای هر یک از آنها صلاحیت و وظیفه مخصوص تعیین کند تا تداخل و وظائف صورت نگیرد.

ج - نایب قاضی. کسی بود که توسط خلیفه یا قاضی القضاة یا خود

قاضی انتخاب میشد و در مجلس قضاوت بجای قاضی می نشست و کار او را انجام میداد، که میتوان او را در ردیف دادرسی علی البدل امروز دانست.

د - امین قاضی. که وظیفه او سرپرستی بیت المال و صندوق امانات

یا سرپرست امور صغار بود و قضات میتوانند بعضی از اقدامات از قبیل معاینه و تحقیق محل و استماع شهود و یا استماع دعوی مدعیانی را که قادر به حضور در دادگاه نبودند به او ارجاع نمایند.

۵- مشاور قاضی. در بعضی از کشورهای اسلامی مثل اندلس هیئت

مشاوره‌ای از حقوق دانان و فقهاء وجود داشتند که قضات میبایست با آنها در موضوع دعوی مشاوره کنند این هیئت بنام شورا و فقهای که در شورا کار میکردند بنام مشاور نامیده میشدند مشاورین از طرف امیر یا حاکم نصب میشدند و در اغلب موارد بنابه درخواست قاضی افراد مخصوصی برای مشاوره معین میگرددند، قضات اختیار انتخاب مشاورین خود را داشتند و حق داشتند با هر یک از مشاورین مشورت کنند و از همکاری با هر یک از مشاورین موجود امتناع نمایند و همچنین حق داشتند که مشاورین را به رعایت نظم و مقررات وادار نمایند و بنوشته این خلدون اگر مقتضی باشد آنها را از کار برکنار نمایند. فقهای شیعه امامیه نیز در آداب قضاء مستحب میدانند که از فقها کسانی در محضر قاضی حاضر باشند تا شاهد قضاوت او گردند و اگر قاضی خطا کند او را آگاه سازند و قاضی در موارد لزوم با مشاوره آنها حکم صادر کند.

و- کاتب دادگاه یا کاتب دارالقضاء. کاتب کسی بود که توسط قاضی یا

والی برای کمک قاضی تعیین میشد و وظیفه او ثبت و ضبط اسناد و مدارک دعوی بود و باید از بین افراد فاضل و امین و خوش خط و ربط و احیاناً فقیه انتخاب میشد و کارش مشابه کارمنشی و بایگان امروزی بود. کاتب یا منشی باید صورت جلسه دادگاه حاوی اظهارات اصحاب دعوی و شهادت شهود را که آنرا محضر میگفتند و نیز حکم دادگاه را که آنرا سجل میگفتند - بنویسد و ضبط کند.

ز- عدول. کسانی بودند که عدالت آنها پیش قاضی محرز بود و قاضی

آنها را به عنوان شاهد میپذیرفت . این عده معمولاً دور قاضی و دارالقضاء جمع میشدند و متداعیین از شهادت آنها استفاده میکردند البته وجود عدول یعنی تعیین شهود عادل از طرف قاضی برای شهادت مانع اقامه شهود دیگر از طرف افراد ذینفع نبود .

ح- مزکیان و معدلان . کسانی بودند که در مورد عدالت شهودی که نزد قاضی معروف نبودند شهادت میدادند. معمولاً ترتیب این بود که قاضی نامه محرمانه‌ای بمعدل مینوشت و اسم شهود و مشخصات آنها را ، از حیث نسب و شغل و محل اقامت و مسجدی که شاهد در آن نماز میخواند، مینوشت و مزکی یا معدل در آن نامه در باره عدالت شهود اظهار نظر میکرد .

ط- مترجمان . در مواقعی که اصحاب دعوی یا شهود زبان نمیدانستند بکار می آمدند .

ی- جلواز . که مأمور حفظ نظم دادگاه بود و محل او در نزدیکی شخص قاضی بود ، او تازیانه با خود همراه داشت که علیه کسانی که اخلاص نظم میکردند بکار میبرد و همچنین موظف بود که شرکت کنندگان در دادگاه را به رعایت نوبت وادارد .

یا - بواب یا دربان . که در حکم راهنمای امروزی بود ، جای او کنار درب دادگاه بود و نوبت هر یک از شرکت کنندگان در محاکمه را به ترتیب ورود آنها به محکمه و نیز جای هر یک را در مقابل قاضی تعیین میکرد. گاهی بواب معاونی داشت بنام حاجب که به شخص قاضی نزدیکتر بود و وظیفه اش این بود که فقط اشخاص ذینفع را به محضر قاضی بار دهد و از جان قاضی حفاظت نماید .

یب - عوان یا اعوان . که به معنی یاران است و در فارسی گاه عوانان گفته میشدند. این عده مأمورین احضار و ابلاغ و اجراء دادگاه بودند و باید

از افراد متدین و امین و بی طمع و مورد اعتماد انتخاب میشدند ، گاه به این افراد وکیل قاضی نیز گفته میشد .

بیج قسم و قاسم . کسی بود که مسئول نظارت در تقسیم اموال بود و از طرف قاضی به مناسبت اطلاعات فنی و بصیرت به این سمت منصوب میگردد و قاضی فقط تصمیمات او را تصویب میکرد، در حقیقت او کارشناس مربوط به تقسیم اموال بود .

ن- خازن دیوان الحکم . کسی بود که مسئول نگاهداری و حفاظت بایگانی

محکمه بود .^{۱۳}

آئین دادرسی

نیز شریعت اسلام برای دادرسی ، آئین منسجمی داشت که رعایت آن مردم را از تعدیات و اجحافات مصون نگه میداشت در اینجا مختصری از آن به سمع حضار محترم میرسد .

قاضی باید به طرفین دعوی یکسان بنگرد و یکی را بر دیگری ترجیح ندهد و در سلام و نشستن و سخن گفتن و توجه به اصحاب دعوی رعایت مساوات را بنماید و نباید یکی از طرفین چیزی را که موجب غلبه او بر خصم شود تلقین نماید و نباید در دعوی خصوصی (حق الناس) مانع اقرار اصحاب دعوی شود، نباید شاهی را که تردید در ادای شهادت داشته باشد تشویق به ادای آن کند و نباید هنگام استماع شهادت در سخنان شهود دخالت کند و او را در ادای شهادت به امری که متضمن نفع یا خیر یکی از طرفین است هدایت نماید، باید اول دعوی مدعی را بشنود سپس پاسخ مدعی علیه را استماع کند. مدعی باید بالغ و عاقل و رشید باشد و دعوی

صغیر و مجنون مسموع نیست مگر آنکه بوسیله ولی یا وصی یا قیم آنها اقامه شود و نیز مدعی باید در دعوائی که مطرح میکند ذینفع باشد و باید در دعوائی که اقامه میکند جازم باشد و دعاوی مبتنی بر فرض و گمان مسموع نیست. قاضی نباید در حال خشم و غضب و گرسنگی یا تشنگی شدید یا غم و شادی مفرط و هر حالتی که به اعتدال فکر لطمه میزند رأی صادر کند، و نباید در حال قضاوت زائد از حد خود را عبوس نشان دهد، همانطور که نباید بیش از اندازه گشاده‌رو باشد، که آن موجب ترس و این سبب تجزی اصحاب دعوی خواهد بود. نباید از طول کلام اصحاب دعوی تا زمانیکه از حد معقول تجاوز نکرده اظهار ناراحتی کند. و نباید شخصاً متصدی خرید و فروش برای خود شود چون ممکن است او را بشناسند و تخفیف دهند که این خود نوعی رشوه‌دادن به قاضی محسوبست. باید به شهود دادگاه احترام کند زیرا به شهادت آنها حقوق مردم احقاق میشود و باید طرفین دعوی را تشویق به سازش نماید و در محضر دادگاه علماء و فقها را دعوت کند تا ناظر حکمش باشند و اگر خطائی از او سرزند آگاهش کند و در موارد لزوم با مشاوره آنها حکم صادر کند. باید ساعات محاکمه را به قدر طاقت خود مقرر دارد و برای رسیدگی تعیین وقت کند و هر که زودتر مراجعه کند حق تقدم او را محفوظ دازد و به کارزندان یا خارج از نوبت رسیدگی کند^{۱۴}. بطوریکه ملاحظه میشود قرن‌ها پیش از آنکه غرب سازمان و تشکیلات قضائی مستقل از قوه مجریه داشته باشد کشورهای مسلمان دارای سازمان قضائی مستقلی بوده‌اند که مختصری از آن بیان شد.

**

*